

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در تقریب شیخ اعظم قدس سره در تقریب استدلال به حدیث شریف رفع بود برای
اثبات برائت شرعیه در شبهات حکمیه.

خب ایشان سه مقدمه یا چهار مقدمه داشتند مقدمه اولی این بود که دلالت اقتضاء در این
جا می‌گوید چیزی مقدر است.

مقدمه ثانیه این بود که به دو دلیل یا سه دلیل متعیّن می‌شود که آن امر مقدر مؤاخذه
است و مقدمه سوم این بود که این «ما»ی موصوله شامل فعل، شامل حکم شرعی هم
می‌شود. نتیجه این هست که پس معنای «رُفِعَ ما لایعلمون» این می‌شود که آن حکمی که
نمی‌دانید مؤاخذه آن رفع شده است و رفع مؤاخذه امنیت می‌دهد و قهراً برائت شرعیه
اثبات می‌شود.

خب ایشان عرض کردیم در بعض مقدمات دیگر هم مناقشاتی بیان فرموده ولی جواب
داده اما از مقدمه سوم دو مناقشه در مقدمه سوم فرموده و به نظر مبارکش این دو
مناقشه مناقشه‌ای است که جواب ندارد، نتیجه این می‌شود که حدیث رفع برای اثبات
برائت شرعیه در شبهات حکمیه صالح نیست. بله می‌تواند اثبات برائت در شبهات
موضوعیه بکند.

آن دو قرینه این بود که این «ما» مراد از آن فعل است و موضوع است چرا؟ چون در
بقیه «ما»هایی که در بقیه فقرات این حدیث واقع شده مراد فعل است. «رفع ما
لایعلمون، رفع ما اضطرروا الیه» خب اضطرار که به حکم واقع نمی‌شود، اضطرار به فعل
واقع می‌شود. «و ما استکرهاوا علیه» استکراه بر حکم نمی‌شود، حکم مال خدای متعال
است. استکراه بر موضوع خارجی می‌شود. «و ما لایطیقون» ما لایطیقون حکم خدا
نیست، آن که ما طاقت داریم، یا نداریم و موضوع برای طاقت داشتن هست افعال
خودمان است نه افعال دیگران. پس بنابراین چون در آن‌ها فعل مقصود هست قهراً به
قرینه سیاق و این که سیاق اقتضاء می‌کند وحدت موضوع را، باید بگوییم مراد از این
«ما» هم در ما لایعلمون، همان فعل است. پس نتیجه این می‌شود که فعلی که نمی‌دانید،
یعنی نمی‌دانید این فعل فعلی است که شارع حرمت روی آن آورده یا فعلی است که
شارع روی آن عدم حرمت آورده. مثلاً مایعی است در اثر این که نمی‌دانید خمر هست یا
نه پس نمی‌دانید این شرب الخمر است یا شرب الماء است. این جا اشکالی ندارد «رُفِعَ»
مؤاخذه این برداشته شده. خب این می‌شود مال شبهات موضوعیه. این قرینه اول.

پس قرینه اول وحدت سیاق و این که در بقیه مراد فعل است پس این جا هم فعل است.

قرینه دوم این بود که خود تقدیر مؤاخذه این را اقتضاء می‌کند. همان که در مقدمه ثانیه استظهار کردیم و گفتیم مراد از مرفوع مؤاخذه هست، خود این اقتضاء می‌کند که بگوییم فعل مقصود است نه حکم؛ چرا؟ باز به خاطر البته وحدت سیاق و آن این که خب در بقیه... حالا علاوه بر وحدت سیاق قرینه عقلیه هم هست. خب در بقیه مؤاخذه بر چی برداشته شده؟ بر فعل. خب ظاهر این است که این جا هم مؤاخذه را بردارد.

دوم این که اصلاً حکم مؤاخذه ندارد، حکم که کار خداست که مؤاخذه نمی‌خواهد. آن که مؤاخذه دارد کار عبد است که مخالفت می‌کند امثال آن حکم را نمی‌کند. پس بنابراین به قرینه مؤاخذه و این که مؤاخذه بر حکم نیست این خودش قرینه می‌شود که باید بگوییم مراد از «ما» چیه؟ فعل است. برداشته است مؤاخذه فعلی که نمی‌دانید چه فعلی است. آیا این فعل من شرب الخمر است یا شرب الماء است. این فعلی که نمی‌دانید چی هست مؤاخذه برداشته شده. بنابراین این هم قرینه دوم، شیخ اعظم به این دو قرینه می‌فرماید که....

حالا ممکن که نزدیک بر فرمایش ایشان دو بیان آخر هم که تقویت می‌شود فرمایش ایشان. بیان سوم در حقیقت قرینه سوم این است که حالا از این دو مطلب هم صرف‌نظر کنیم و بگوییم وحدت سیاق قطعاً موجب ظهور در اتحاد مفاد می‌شود، این را بگوییم. و یا این که آن حرف در مؤاخذه را هم ننیم. اما این مسأله که لاریب فیه که صلاحیت دارد، پس این «ما» می‌شود محفوف به ما یحتمل القرینه. این «ما» محفوف است به یک سیاقی که اگر بگوییم حتماً سیاق قرینه است لا اقل یصح للقرینیت است و لعل گوینده سلام الله علیه و آله بر این قرینه اتکاء فرموده. بنابر این که «ما» ی موصوله دلالتش اطلاق است نه عمومی مثل کل و امثال این‌ها نیست، دلالتش به اطلاق است بنابراین اطلاق بر ای منعقد نمی‌شود یا احراز اطلاق نمی‌کنیم که بگوییم «رفع ما لایعلمون» هر چی نمی‌دانی ولو حکم باشد. چون محتمل در این سیاق واقع شده محتمل است این اطلاق مقصود نباشد. هرچی که نمی‌دانی که فعل است چون بقیه هم همین جور است.

خب این هم یک بیان سوم است برای این که شیخ نفرموده و لکن طبق مسالکی که می‌گویند اگر مطلق یعنی چیزی که صلاحیت دارد که مطلق بشود در سیاقی واقع بشود و در کنار چیزی واقع بشود که یحتمل القرینیه هست، محتمل القرینیه هست اطلاق منعقد نمی‌شود.

و بیان چهارم این است که گفته بشود سیاق و وحدت سیاق یعنی سیاق و وحدتی که سیاق آن را اقتضاء می‌کند، این اگر موجب ظهور نشود و قائل به این نشویم که سیاق موجب وحدت مراد هست و ظهور در آن پیدا می‌کند اما لاریب در این که اخراج ما یقتضیه السیاق عن المراد این خیلی غیرعرفی است. این که دیگه نمی‌شود گفت. حالا یک وقت می‌گوییم سیاق فقط ظهور می‌دهد در همان، نه مازاد، نه اقل، نه اکثر. که شیخ نظر شریفش این است که سیاق می‌گوید همان که آن جا مراد است این هم همین جا مراد است. ظهور در این دارد. اما حالا اگر دست از این حرف هم برداریم اما دیگه نمی‌شود گفت که بله آن که سیاق اقتضاء می‌کند داخل مراد نیست، منظور نیست یک چیز دیگر اصلاً منظور است.

آن یقتضیه السیاق باید گفت که قدر متیقن از مراد است، حالا مازاد هم ممکن است باشد. اما نه این که دیگه آن اصلاً مراد نباشد. شبیه خروج مورد می‌ماند. خب وقتی این طوری شد پس باید بگوییم از «ما» ی موصوله در «ما لایعلمون» فعل مقصود است. چون

در بقیه که فعل متعین است. این جا حالا نگویم حتماً ظهور در فعل دارد، لیس الا ولی لا اقل باید یک معنایی باشد که پر آن فعل را هم بگیرد یا آن خارج نباشد از مراد. خوب وقتی پر آن فعل را گرفت و این را نمی‌شود اخراج کرد دیگه می‌گویم حکم را نمی‌تواند بگیرد. چرا؟ به بیانی که آقای آخوند در تعلیقه و در کفایه فرموده. در بحث این که آیا می‌شود بگویم این جا هر دو مراد است؟ فرمودند نه. چرا؟ چون استناد رفع به فعل اسناد به غیر ما هو له است. چون خود فعل را که بر نمی‌دارند که. ولی اسناد رفع به حکم اسناد بما هو له است. خود حکم دست مولی است بخواهد بر می‌دارد. این جا این رفع که نسبت به «ما» داده شده اگر مراد فعل باشد هیچ مجازی در کار نیست، هیچ عنایتی در کار نیست. اگر حکم مقصود باشد. اگر فعل مقصود باشد این اسناد باید اسنادی باید مع العنایة. خوب اگر این اسناد بخواهد در هر دو استعمال شده باشد استعمال لفظ در اکثر از معنا است. و یا محال است به نظر خود آقای آخوند چون ایشان استعمال را افناء می‌دانند. و افناء یک شی در دو شی محال است. چون افناء یعنی این آن شدن و یک چیز نمی‌شود دو چیز بشود.

و یا اگر نگویم چون استحاله دارد لا اقل خلاف ظاهر است و لایصار الیه الا بالقبیح. و اگر بخواهیم بگویم که در جامع بینهما استعمال شده، این دو تا جامع ندارد. جامعی ندارد این دو تا نسبت‌ها. در مفهوم نسبت بله، جامع‌شان مفهوم نسبت است، مفهوم نسبت که استعمال نمی‌شود نسبت. در واقع النسبة که یک معنای حرفی است آن واقع جامع نیست که یک نسبت واقعی و خارجی داشته باشیم که هم در آن و هم بر این قابل تطبیق باشد. یعنی هم آن باشد، هم این باشد. تطبیق هم که غلط است چون کلی نیست.

مفهوم نسبت درسته، بین تمام نسب‌های مختلف علی اختلافها این جامع مفهومی است. خوب این نسبت رفع به «ما» که در آن مفهوم استعمال نمی‌شود که. در واقع النسبة دارد استفاده می‌شود. این نسبتی که این جا وجود دارد و انسجام بخشید به ابعاد این جمله، آن نسبت. آن نسبت یک واقعیت بیشتر ندارد. بنابراین بر این اساس آقای آخوند می‌فرماید نمی‌شود از «ما»... (حالا این استدلالی است.) هر دو اراده بشود؛ هم شبهه حکمیه، هم شبهه موضوعیه. هم فعل، هم حکم. نمی‌شود هر دو اراده بشود.

سؤال: بر مبنای مختار که فرمودید در...؟ الحدیث، فرمودید نه احتیاج به تفسیر داریم، نه احتیاج مجازیت داریم دیگه آن وقت این قرینه...

جواب: ولی علی المختار الان صحبت نمی‌کنیم. الان مختار شیخ را داریم صحبت می‌کنیم، تقریب اول را داریم دنبال می‌کنیم. و این تقریب‌ها چون خیلی مطلب توی آن هست، خیلی آدم چیز یاد می‌گیرد، خیلی مفید است این بحث‌های این جاها مطلب زیاد دارد.

خب پس بنابراین این دو مطلب را هم می‌توانیم به فرمایش شیخ اضافه بکنیم. البته آقای آخوند در این مقام نفرموده، ما یک مقدمه‌ای را اضافه کردیم، مقدمه اولی را و این مقدمه ثانیه را از فرمایش آقای آخوند اقتباس کردیم به هم ضمیمه کردیم. مقدمه اولی چی بود؟ این بود که بالاخره سیاق اگر اقتضاء نکند ظهور در وحدت و اتحاد را، این را اقتضاء نکند اما دیگه لا اقل این هست که نمی‌شود گفت آن ما یقتضیه السیاق مراد نیست. آن لا اقل باید مراد باشد. پس در این که فعل از این «ما» اراده شده نباید شک کرد. لاینفی الشک. وقتی فعل اراده شد حالا می‌توانیم بگویم اعم از فعل و حکم اراده شده تا هم شبهات حکمیه را بگیرد، هم شبهات موضوعیه را بگیرد و استدلال تمام بشود؟ این برهان محقق خراسانی می‌گوید نه. دیگه نمی‌شود، اگر فعل اراده شده دیگه حکم اراده

نمی‌شود. اگر هم بخواهیم فقط حکم اراده کنیم، فعل را اراده نکنیم خب مقدمه اولی می‌گفت این نمی‌شود که، سیاق می‌گوید بالاخره فعل اراده شده. این پس مجموعاً برای فرمایش شیخ اعظم علی تقریب شیخ اعظم چهار وجه می‌شود گفت برای این که این روایت مربوط به شبهات حکمیه نیست، مال شبهات موضوعیه است. خب آیا راهی برای تخلص از این چهار بیان بلکه پنج بیان وجود دارد یا ندارد؟ یعنی یکی از راه وحدت سیاق بود یکی هم مال مؤاخذه بود که مؤاخذه بر حکم نیست، مؤاخذه بر فعل است.

راه‌هایی بیان شده، مقدمتاً یک مسأله‌ای است راجع به این که آیا سیاق اصلاً چه شأنی دارد، له شأن که خیلی جاها استفاده می‌کنند و این مسأله اصولیه سیاله هم در فقه هم در سایر فنونی که از کتاب و سنت بخواهد استفاده بکنند. توی تفسیر هم هست. توی معارف هم هست، همه جا. یک بحث اصولی عامی است برای فهم کلام که آیا سیاق واقعاً شأنی دارد یا نه و قرینه بر اتحاد حالا متحد باید چی باشد کاری فعلاً نداریم، قرینه بر اتحادی هست یا نیست؟

معروف بین القوم این است که بله له شأن. و لکن بعض بزرگان و فقهاء من اسانیدنا دام طله انکار می‌کنند می‌گویند نه، سیاق اصلاً لا شأن له. پس کبرای این که سیاق یک کاری می‌کند برای ما، یک ظهوری آفرینی می‌کند این باطل من رأسه. سیاق اصلاً ظهور آفرینی ندارد. پس ما یک بحث باید بکنیم که آیا این چنین است، اصلاً سیاق کاری از آن می‌آید، شأنی دارد، ظهورسازی می‌کند یا نمی‌کند. اگر گفتیم نمی‌کند خب فرمایشی است اصلاً کبرای آن ناتمام است.

مقام این است که بعد از این که گفتیم له شأن؛ یک کاری از دستش می‌آید آن کار چیه؟ این جا اقوال خمسه‌ای وجود دارد و نظریات خمسه. یک نظریه این است که وحدت سیاق یقتضی اتحاد در مستعمل فیه را، نه در مراد جدی. و نه در مصادیق خارجی و منطبق علیها را. فقط در چی یقتضی؟ در مستعمل فیه، همین. این یک مسأله.

بزرگانی از اصولیون و فقهاء این نظریه‌ها را فائند و براساس همین نظریه آمدند این جا از شیخ جواب دادند و گفتند آقا «ما»ی موصوله معنایش شی است. این «ما» در همه این‌ها به معنای شیء است. حالا این شیء منطبق علیهای آن مختلف می‌شود یا مراد جدی‌های آن مختلف می‌شود. این بزرگانی مثل آقای محقق حائری در درر، مثل مرحوم امام، مثل محقق خویی و غیر این‌ها از بزرگان، شیخنا الاستاد آقای حائری قدس سره، همه این‌ها این جوری. این جواب گفتند آقا مستعمل فیه، آن سیاق له شأن اما ما یقتضیه اتحادش را سیاق، چیه؟ مستعمل فیه نه چیز دیگری. و منهم شیهه الصدر. مرحوم شیخ صدر هم در بحوث همین را قائل است.

دوم این که... حالا بعد مثالی که ایشان... کلام خوبی دارد شهید صدر از... نظریه دوم این است که آن که یقتضیه سیاق، اتحاد در خصوص مراد استعمالی است. ببخشید مراد جدی است، نه مراد استعمالی. مراد جدی است.

شیخنا الاستاد دام طله که کبری را قبول ... گفتند لا شأن له اصلاً، اما در این مقام دوم بنابراین که شأنی داشته باشد می‌گویند آن که اقتضاء می‌کند مراد این نیست که مستعمل فیها یکی است. نه، آن که اقتضاء می‌کند این است که مراد یکی است، مراد جدی یکی است و قوم این را می‌گویند. فلذا ایشان می‌فرماید که مثلاً اگر یک کلامی داریم مثل فرض کنید معتبره حماد عن حریر در بیان صلات که حماد خدمت امام صادق سلام الله

علیه مشرف شد، حضرت فرمودند که نماز را بلد بخوانی؟ گفت آقا من کتاب حریر در باب صلات را حفظ هستم. حریر از اصحاب امام صادق(ع). گفت من کتاب او را در باب... حضرت فرمود خب حالا لاعلیک حالا پاشو یک نماز بخوانم ببینم. وقتی نماز خواند حضرت نپسندیدند و فرمودند عیب نیست بر شما شصت سال تان می شود یک نماز درست نمی توانید بخوانید. بعد حضرت خودشان نماز خواندند. افعَل کذا کذا کذا... آن جا افعَل کذا... توی آن متعدد هست. حالا آن جا و امثال این. یا می گوید «اغسل للجمعة و الجنابة و العرفة و» حالا اغسلها را هم تکرار کند یا فقط عطف بکند نیازی به تکرار ندارد؟ ایشان می فرماید در این جا... حالا اگر ما قرینه داشتیم که مثلاً اگر پنج تا اغسل داریم یا افعَل داریم، پنج تا قرینه پیدا کردیم که مراد جدی آن استحباب است، آقایان می آیند آن پنجمی را هم به خاطر وحدت سیاق می آیند می گویند آن هم استحباب است. فلذا در همان روایت یا جاهای دیگر... و حال این که اگر حرف شما درست بود، ملاک مستعمل فیه بود نه مراد جدی. خب می توانستند بگویند آقا همه افعَلها در طلب استعمال شده، چون معنای افعَل چیه؟ توی اصول خواندید دیگه، در بحث اوامر، صیغه برای چی وضع شده؟ برای طلب. یا للنسبة البعثية. خب می گویند آقا اینها که وحدت سیاق اقتضاء می کند. آنها قرینه خارجی پیدا کردیم مراد جدی از آن استحباب است این یک دانه را که پیدا نکردیم حمل بر وجوب باید بکنیم. بگویم مراد آن وجوب است ولی آقایان این را نمی گویند. این مشی فقهی بزرگان در فقه نشان می دهد که آنها قائلند به این که وحدت سیاق یقتضی وحدت در مراد جدی را، نه مراد استعمالی را. فعلاً نظریه دوم است.

نظریه سوم این است که وحدت سیاق یقتضی الاتحاد در مصداق. چرا؟ چون همه اینها قنطره است. مراد استعمال قنطره الى المراد الجدی، و المراد الجدی قنطره الى الخارج، الى المصادیق. پس بنابراین اینها همه قنطره هستند، ما به يُنظر هستند، آن که با این کلام می خواهد افاده بشود... وقتی که این طور شد پس ما ملاک را باید به آن امر اصیل توجه کنیم. وقتی در این جمله امر اصیل آن هست و آن می خواهد انتقال به ذهن پیدا بکند، مراد متکلم این است که آن را منتقل به ذهن مخاطبش بکند در آن بعدی هم همین جور است، در آن بعدی هم همین جور است.

این هم از بعض کلمات ممکن است استفاده بکنیم منهدم شاید بخواند منتقی هم این هم را بزند یا بعضی دیگر.

نظریه چهارم این است که...

سؤال: نظریه سوم را از اول یک بار دیگه بگویید.

نظریه سوم این است که وحدت سیاق و سیاق اقتضاء می کند وحدت در مصادیق را.

سؤال: ...؟

جواب: بله.

خب برای این که این دوم و سوم خوب روشن بشود خوب است این جا این فرمایش شهید صدر که مثال خوب زدند، این مثال ایشان را عرض کنیم.

مثلاً فرض کنید یک کسی می گوید ما مشهد مشرف هستیم با دوستان یا با فرزندان. به او می گویند «زُر الامام و صل خلف الامام و إت» تا برویم رستوران غذا بخوریم. حالا این جا

«زر الامام» مقصود از این امام کیه؟ «زر الامام» یعنی برو امام جماعت‌ها را ببین؟ «زر الامام» یعنی برو علی بن موسی الرضا را ببین. «و صل خلف الامام» این جا اگر مقصود این است که یعنی برو پشت سر امام جماعت نماز بخوان و بعد بیا، یعنی برو زیارت بکن، نمازت را هم بخوان و بیا برویم غذا بخوریم. خب این جا مستعمل فیهای امام دو تا شد. اما اگر نه، صل خلف الامام هم یعنی این باشد، همان که توی رساله‌های عملیه می‌نویسند که وقتی می‌خواهی توی حرم نماز بخوانی قبر شریف را پشت سر خودت قرار نده، تو خلف قبر نماز بخوان. حالا معنای این هم البته این نیست که یک آقای را دیدم شاید خودم هم دیدم که توی حرم امام رضا قبله دست راستش بود بالاسر، رو به قبر ایستاده بود نماز می‌خواند، خیال کرده که این مثلاً «صل خلف الامام» یا «اجعل قبر امام را مستقبلک و صل» و این‌ها معنایش این هست. این که نمی‌خواهد را، بگوید آن جا به طرف قبر امام نماز بخوان. مقصود این است که امام پشت سر قرار نگیرد.

خب اگر مقصود هر دو امام‌ها یکی باشد. «زر الامام و صل خلف الامام» امام در یک چیز استعمال شده. اما اگر نه؛ امام اول یعنی امام معصوم، امام دوم یعنی امام جماعت.

پس گاهی این‌ها در مدلول استعمالی با هم اختلاف دارند دو جمله مثل این مثال. «و آخری فی مدلولهم الجدی» اما در استعمالی با هم اختلاف ندارند، توی مدلول جدی با هم اختلاف دارند. «کما فی أکرم العلماء و قلّد العلماء و أريد الاطلاق فی الاول دون الثاني و الاطلاق مدلول جدی» خب وقتی می‌گوید «اکرم العلماء» علما یعنی دانشمندان، می‌خواهد مجتهد باشد، می‌خواهد مجتهد نباشد. وقتی می‌گوید «قلّد العلماء» از این قلّد العلماء چی مقصود است، اطلاق مقصود است، هر عالمی؟ نه. عالم مجتهدی که عادل باشد و شرایط تقلید را داشته باشد.

پس «اکرم العلماء» از علما اطلاق مقصود است، مراد جدی اطلاق است. می‌دانید اطلاق مستعمل فیهِ که نیست. مستعمل فیهِ طبیعت مهمله است. اطلاق به واسطه مقدمات حکمت، معلوم می‌شود مراد جدی آن هست.

پس «اکرم العلماء و قلّد العلماء» این العلماء‌ها، مستعمل فیهای آن واحد است. یک معنا مراد است ولی مراد جدی‌های آن مختلف است. آن اطلاق مراد جدی در آن هست «اکرم العلماء»، در «قلّد العلماء» اطلاق به آن نحوی که آن جا اطلاق هست این جا نیست.

«و ثالثاً یکون اختلاف فی مجرد مصداق المدلولین کما فی لانغصب ما تأکله و لاتلبسه». «لانغصب ما تأکله و لا ما تلبسه» می‌گوید غصب نکن آن را که می‌خوری و آن را که می‌پوشی. خب آن که می‌خورند و آن که می‌پوشند مصداقاً یکی است؟ آن لباس است، پارچه است. آن میوه است، نان است، برنج است، چیه. مصداق با هم دیگه فرق می‌کنند.

یا مثلاً شما مثال می‌زنید، می‌شود مثال زد، می‌گوید جانی اقرباء زید و اقرباء عمرو. زید اصلاً عمو ندارد، اقربای او پدر و مادرش هستند، داداشش هستند، خواهرش هستند. اقربای عمرو، عمو دارد، عمه دارد، پدر و مادر او همه فوت شدند. خب این‌ها مصداقش با هم فرق می‌کند. آن مصداق اقرباء در مورد او می‌شود پدر و مادر و برادر، در مورد این می‌شود عمو و عمه و این‌ها.

پس بنابراین... پس قول سوم چی بود؟ این بود که وحدت سیاق اقتضاء می‌کند وحدت در مصداق را که بعضی‌ها از همین تعبیر کردند به مراد جدی.

و قول چهارم این است که یقتضی الاتحاد فی کل ذلک، هم در مستعمل فیه، هم در مراد جدی، هم در مصادیق. و این نظریه شیخ اعظم است. و براساس این نظریه است که این جا فرموده وقتی در «ما استکرها علیہ و ما اضطروا الیه» و آن‌ها، آن‌ها هم وقتی مراد فعل است، درست است معنای همه را شیخ نمی‌خواهد بگوید که، می‌گوید همه این‌ها شیء است. این «ما»ها همه به معنای چیه؟ به معنای شیء است. من نمی‌گویم «ما»ی در ما استکرها علیہ یعنی فعل، این جا یعنی... ترجمه‌اش را این جور می‌کنم. مستعمل فیها را یک جور دارم ترجمه می‌کنم و یک جور هم ترجمه می‌شود. مراد جدی هم در همه هست؛ اطلاق است. مصداق‌ها هم باید مثل هم باشد. آن جا فعل است این جا هم باید فعل باشد.

سؤال: حاج آقا سوم را هم فرمودید که این‌ها راهی هستند برای رسیدن به مصادیق.

جواب: آن استدلالش بود. آن را این جا نمی‌گوییم. می‌گوید من چرا می‌گویم باید در مصادیق باشیم؟ می‌گوید چون این قنطره است، ملاک این‌ها نیست. آن که می‌خواهد با این کلام واقعاً و بالجد بفهماند آن چیه؟ این مصداق است. پس کلام چون ما یستحذف المتکلم، آن مصداق خارجی است و تمام نظر به سوی آن هست پس وحدت سیاق حساب کنید آن یکی باشد. نه این‌هایی که حالا استعمال می‌شود و در آن هست.

سؤال: این ملازمه این‌ها را هم

جواب: نه، ممکن است این‌ها را بگوید نه. می‌گوید لازم نیست.

سؤال: اگر آن‌ها راه رسیدن به آن‌ها باشند این‌ها متحد نباشند چه جوری آن‌ها متحد می‌شوند، مصداق متحد می‌شود؟

جواب: فعل می‌شود همه‌اش. آن‌ها متحد می‌شوند در این که همه‌شان فعل هستند.

سؤال: خب همان، ما روی این که اتحاد روی چیه بحث نمی‌کنیم. بحث می‌کنیم که آیا سیاق اقتضای وحدت چه چیزی را... وقتی که می‌گوید اقتضای وحدت مصداق را می‌کند پس یقیناً اقتضای وحدت مراد جدی و مراد استعمالی هم می‌کند چون آن‌ها را راهی برای این می‌داند. وقتی که آخری به قول معروف شد متحد، پس آن‌ها هم حتماً متحد هستند.

جواب: نه ببینید. مثلاً همین فرمایش استاد را که نقل کردم، ایشان می‌فرماید که الان افعلهایی که گفته شده در همه این‌ها مراد استعمالی‌شان چیه؟ طلب است. نسبت بعثیت است، نسبت ارسالی است، علی اختلاف عباراتی که آقایان دارند. خب طلب است، این طلب است، این طلب است اما می‌شود بگوییم آن طلب، مراد جدی و مصداق آن وجوب است، این یکی استحباب است. پس یا استحباب است. بنابراین اشکالی ندارد که اتحاد در مراد استعمالی حتماً لایطلب که مصداق هم یکی باشد.

اما اگر مصداق یکی بود، آن جا چی؟ آن جا لازم نمی‌آید که باز مراد استعمالی یکی باشد. مثل این که یکی بعث است، یکی بعث به ترک ترک است. می‌گوید افعال یا می‌گوید اترک ترک هذا. ترک ترک هذا با افعال هذا مفهوماً یکی است؟ نه. ولی مصداقاً یکی است. ترک ترک همان فعل است. پس بنابراین این جور نیست که... فلذا است که چون جاهایی با هم تخلف دارند و اتحاد ندارد این است.

و اما چهارمین نظریه هم این بود، نظریه شیخ اعظم بود که نه آقا وحدت سیاق و سیاق واحد اقتضاء می‌کند اتحاد هم در مستعمل فیه، هم در مراد جدی را، و هم در مصادیق را و براساس این ایشان این جا فرموده توی بقیه فعل مقصود است، مراد جدی، پس این هم همین جور. همین «ما»ها معناهایش یکی است از نظر مستعمل فیه، هم مراد جدی‌شان یکی از نظر اطلاق، هم مصادیقش یکی است. این هم نظریه چهارم.

نظریه پنجم این است که توقف. مثل صاحب معالم یادتان باشد توی معالم، در مسأله سه قول است کذا، مطلقاً، کذا مطلقاً، الثالث التوقف. این سومی باعث می‌شود که همه مجتهد بشوند. می‌گفت نظریه‌ات چیه؟ توقف است.

خب توقف، این نظریه پنجم مال منتقی است.

سؤال: یعنی با اصل قبول این که اصل شأنیّت آن را قبول دارند و لیکن مقدارش...

جواب: بله. منتقی این است.

منتقی می‌فرماید که اصل شأنیّت را قبول دارد ایشان منتها می‌گوید ما نمی‌دانیم آیا فقط اقتضاء می‌کند اتحاد در مستعمل فیه را، که یا اقتضاء می‌کند علاوه بر آن اتحاد در مصادیق را، ما نمی‌دانیم. این احتیاج به یک تبعی دارد باید کلمات را خیلی تتبع کرد که ما الان نمی‌دانیم و ایشان می‌فرمایند که... در همان جلد چهارم است، ظاهراً صفحه 392؛

«حق عدم وضوح ما ادعی من اختصاص وحدة السياق و الظهور السياقی فی وحدة المستعمل فیه» حرف آقای خوبی را نقل کرده که ایشان فرموده وحدت مستعمل فیه، ایشان می‌فرماید که این واضح نیست، «فقط دون المراد الجدی» فائده دعواً بلاشاهد فلا بد من الجزم بأحدى الطرفين نفيّاً و اثباتاً أو اثباتاً من تتبع موارد الاستعمالات العرفية و ملاحظة ما تقتضيه و على كلّ فنحن نقف الآن موقف المشكك من هذه الدعوى»

خب این نظریاتی که در این جا هست.

سؤال: مورد سوم را هم یک نسبت احتمالی دادید.

جواب: بله ایشان بعداً یک خرده کلماتش در این جهت... حالا ایشان و غیر ایشان در این جهت که مراد جدی مقصود چیه، این مراد جدی همان مصادیق است؟ یا این مراد جدی آن است که آقای صدر در مقابل مصادیق انداخته. این یک خرده مبهم است در کلمات این‌ها.

سؤال: ...؟ در یک جا یک چیز اقتضاء می‌کند، در یک جا یک چیز دیگر را اقتضاء می‌کند. ...

جواب: سیاق یعنی چی؟ یعنی کنار هم و در ردیف هم واقع شدن. می‌خواهیم ببینیم این در ردیف هم واقع شدن چی اقتضاء می‌کند. اصلاً چیزی را اقتضاء می‌کند، آن بحث اول. اتحادی را به نحو مهمله، اصلاً اتحادی را اقتضاء می‌کند یا نه. این جا دو قول است. شیخنا الاستاد می‌گوید اصلاً لا یقتضی الاتحاد. بعد از این که از این فارغ شدیم که حالا یقتضی الاتحاد، یقتضی اتحاد ماذا؟ اتحاد المستعمل فیه فقط، اتحاد مراد جدی فقط، اتحاد مصادیق فقط، اتحاد تمام که البته یک قول هم در این جا خوب هست که اضافه کنیم و آن این است که اتحاد یک و دو. که اقوال می‌شود شش تا. اتحاد در مستعمل فیه و مراد جدی اما مصادیق نه. در مستعمل فیه و ...

این اقوال و نظریاتی است که در مسأله داریم، این مسأله خیلی مهم است چون در تفسیر خیلی جاها می‌بینید می‌گویند سیاق این را اقتضاء می‌کند. در فهم روایات در فهم آیات مبارکات می‌گویند سیاق این را اقتضاء می‌کند. خب این بحث خیلی مهم است. اصلاً سیاق له شأن أم لا. دیگه حالا امروز نمی‌رسیم وارد بحث بشویم ان شاء الله... فردا صبح که دعا نیست. دعا مال بعد از ظهر است فلذا وجهی برای تعطیلی فردا نیست. ان شاء الله می‌آییم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.